

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام یوم الدین اللهم کن لولیك الحجة بن الحسن صلواتك علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة وفی كل ساعة ولیا وحافظا وقائدا وناصرا ودلیلا وعینا حتی تسكنه أرضك طوعا وتمتعه فیها طویلا.

اللهم العن أول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصاة التي جاهدت الحسين وشایعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام علیک یا ابا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائك علیک منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزیارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خص أنت أول ظالم باللعن منی وابدء به أولا ثم العن الثاني والثالث والرابع اللهم العن یزید خامسا والعن عبید الله بن زیاد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبی سفیان وآل زیاد وآل مروان إلى یوم القیامة.

#### چهارشنبه ۹۵/۸/۵ (جلسه ۱۳۲)

کلام در این بود که بعد از آن که اشاعره یکی از ادله شان این بود که اگر طلب، عین اراده باشد منجر می شود به جبر و تکلیف از بین می رود و تکلیف عصاة معنا ندارد، به این مناسبت، اصولیین وارد بحث جبر و تفویض شدند. عرض کردیم باید قبل از ورود به بحث یک اموری را تذکر دهیم، چند امر را عرض کردیم. امر دیگری که امروز عرض می کنیم ان شاء الله این است که آقای صدر بیانش این است که این مسئله ی جبر و تفویض، یک حیث کلامی دارد و یک حیث فلسفی. ما از حیث کلامی باید بررسی کنیم و بعد وارد حیث فلسفی شویم.

بحث از حیث کلامی این است که این فعلی که در خارج از انسان صادر می شود، فاعلش کیست؟ آیا خداوند سبحان است، یا خود این عبد است، یا هر دو هستند؟

این جا سه مسلک وجود دارد: یک مسلک این است که فاعل خداوند سبحان است و اصلا این فعل به عبد نسبت داده نمی شود. مسلک دوم این است که فاعل، عبد است و به خداوند سبحان نسبت داده نمی شود. مسلک سوم این است که فاعل هر دو هستند، هم خداوند سبحان است و هم مخلوق.

مسلک اول، مسلک اشاعره است که معتقدند این فعل اصلا به انسان نسبت داده نمی شود. مثل انسان، مثل کلید است. محرک و فاعل خداوند سبحان است مثل کارتونی که در تلویزیون نشان می دهند.

آقای صدر می گوید اولاً اشاعره برهانی اقامه نکرده اند و مخالف وجدان هم هست. بله بر این مسلک، دیگر از بحث دوم مستغنی می شویم چون معنا ندارد که این فعلی که از مخلوق صادر شده، بالاخره اختیار است یا بالاجبار است. اصلا از او صادر نشده.

مسلک دوم، مسلک معتزله است که می گویند این فعل اصلا به خداوند سبحان نسبت داده نمی شود. این فعل فقط به مخلوق نسبت داده می شود. همانطور که بنده نسبت به فعل شما هیچ کاره ام.

این مسلک مفوضه برهانشان این است که ممکن الوجود فقط در حدود احتیاج به علت دارد و در بقاء احتیاج به علت ندارد. اگر در بقاء احتیاج به علت می داشت این فعل به خداوند سبحان نسبت داده می شد.

این مسلک هم باطل است، هم خلاف برهان است و هم خلاف وجدان.

مسلک سوم، مسلک امامیه است. در مسلک امامیه که فاعل به هر دو نسبت داده می شود، هم به ذات اقدس حق و هم به مخلوق و عبد نسبت داده می شود، برای این مسلک سوم، که به نظر ایشان مسلک امامیه است سه مسلک و سه توجیه و طریق هست:

یک طریق این است که این فعل از انسان صادر می شود چون خودش انجام می دهد و فاعل این است. به خداوند سبحان نسبت داده می شود به خاطر این که این قدرت و حیات و امکانات را خداوند سبحان داده است. این دو فاعل طولی اند. یعنی ایشان می گوید که خداوند سبحان، فاعل الفاعل است. فاعل این فعل کیست؟ آن قدرت زید، حیاة زید فاعل آن قدرت و آن تمکن و حیاة کیست؟ خداوند سبحان است. او این قدرت را می دهد. لذا فعل به هر دو نسبت داده می شود منتها به یکی به اسناد طولی یعنی مقدم و آن یکی هم در رتبه ی بعد از او. این یک طریق.

طریق و توجیه دوم این است که فعل را خداوند سبحان انجام می دهد. اوست که تکلم می کند. اوست که شمشیر می زند منتها فعل عبد، معد است.

مسلک سوم، مسلک صوفیه از فلاسفه است. عرفا و صوفی از فلاسفه مثل صدر المتالیهین به تعبیر ایشان، این است که فاعل هم ذات اقدس حق است و هم ما هستیم به خاطر این که مائی وجود نداریم. مخلوقات، تطورات خالق است. این که تشبیه می کند به موج، قشنگ توجیه می کند. موج چیزی غیر از آب نیست. منتها آب، یک شکلش این است که موج بر می دارد و یک شکلش این است که آرام است. انسان وجود اندکاکی دارد. مثل مخلوق نسبت به خالق، مثل معنای حرف است در اصول. معنای حرف در اصول، می گویند معنای اندکاکی دارد. وقتی می گویی صرت من البصره الی الکوفه، می گویند من یک خاصیتی در سیر می فهماند که این سیر می شود، بصره مبتدأ منه اش یا کوفه منتهی الیه اش. اما از بصره که حرکت می کند تا کوفه، همه اش سیر است منتها اشکال سیر

عوض می شود. مخلوق حقیقتی ندارد. عالم چیزی غیر خالق نیست. وحدت شخصی وجود، معنایش این است که یعنی یک چیز در عالم وجود دارد، منتها او به اشکال مختلف در می آید. اگر کسی معتقد شود که چیزی غیر از خداوند سبحان است، شرک است، نستجیر بالله امام حسین علیه السلام هم خداوند سبحان است، شیطان هم خداوند سبحان است، همه خداوند سبحانیم. منتها مثل آب یک جا سربالایی می رود می شود زید، یک جا سربایینی می رود شیطان می شود.

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من

وین حرف معما نه تو خوانی و نه من

هست از پس پرده گفتگوی من و تو

چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من

یعنی حجاب است که باعث می شود که ما خیال کنیم خداوند یک چیز است و ما یک چیز. خود ملاصدرا در اسفار هم می گوید که وحدت وجود برهانی نیست. باید زجه بزنی و گریه کنی تا خداوند سبحان به تو تلقین کند.

خوب چطور فاعل، هم خداوند سبحان است و هم مائیم. فاعل خداوند سبحان است وقتی حقیقت را نگاه کنی و فاعل، ما هستیم وقتی آن اندکاک را نگاه کنی و به واقع کار نداشته باشی. ما به صورت که نگاه می کنیم، موج است، به واقع که نگاه می کنیم، آب است.

آقای صدر می گوید این مسلک که برهان ندارد و خلاف وجدان هم هست. و این صد در صد کفر است. این در واقع فاعل خداست و چون وجود اندکاک که وجود ندارد. چیزی به اسم ابتدائیت نیست. ابتدائیت، یکی از حالات سیر است. وقتی فاعلی نیست چطور فعلی به آن نسبت داده می شود

لذا ای کاش ایشان این مسلک را جزء مسلک جبری ذکر می کرد. باز اشاعره می پذیرد که فاعلی هست و این می گوید اصلا فاعلی نیست. یک آقایی نقل می کرد در ذیل این آیه شریفه ظاهرا که انک کادح الی ربک کدحا فلما لاقیه، بعضی نظرشان این بوده که کافر و مؤمن هر دو، قرب به خداوند سبحان پیدا می کند منتها یکی از جاده می رود و یکی از بین راه. راه مؤمن نزدیکتر است و این حرف طبق وحدت وجود درست هم هست چون کسی که بت می پرستد، بت هم یکی از مظاهر الهی است. کافر هم می گوید من که بت پرست نیستم، تو را می پرستم، منتها تو را به این شکل می پرستم. بعضی می گویند ظاهر این حرفها، مقصودشان نیست. اگر مقصود این است که ما وجود مستقل هستیم ولی عنایات خداوند سبحان، هر لحاظ بخواهد ما را می برد، اگر این است، این که دیگر احدی نمی فهمد و این حرفها ندارد و پیرزن محل هم آن را می فهمد. دیگر این چه ربطی به موج دارد.

این مسلک کلامی که طبق مسلک حق، فاعل دوتا است، هم خداوند سبحان است و هم عبد است. ولی این مسئله ی کلامی می فرماید ما را از مسئله فلسفی مستغنی نمی کند. مسئله ی فلسفی چیست؟

مسئله فلسفی این است که این فعل به مخلوق نسبت داده می شود، ولی آیا مخلوق در این فعلش مختار است یا مجبور است؟ باید بحث شود چون منافات ندارد که فعل از من صادر شود ولی من مجبور باشم. بله اگر طبق مسلک اشاعره، فعل، فقط فاعلش خداوند سبحان باشد، این دیگر معنا ندارد که بحث کنیم آیا این عبد به اختیار خودش انجام می دهد یا نه مجبور است. ولی طبق مسلک امامیه، باید بحث شود که آیا این فاعل مجبور است یا مختار است.

عرض ما این است که این مسئله ی کلامی که ایشان درست کرده، جا برای مسئله ی فلسفی نمی گذارد. در خود آن مسئله کلامی مسئله ی فلسفی هم ملازمه اش است و برداشته می شود. (این که این مسئله کلامی است یا فلسفی مهم نیست. آنچه مهم است محتوا است.) مابحث کردیم که فاعل

انسان هست یا نه؟ اگر انسان هست در این فعلش، مختار است یا مجبور. میشود همین مسئله را فلسفی بگیریم چون فلسفه از حقیقت بحث می کند و تمییز آن وهم. به این مسائل کاری نداریم. می خواهیم ببینیم بعد از آن که این فاعل، خودش فعل را انجام می دهد و اسناد به اوست، آیا جابرای جبر و اختیار، باقی می ماند یا نمی ماند؟

اگر مسلک امامیه را قبول کردیم، طبق تفسیر اول مسلک امامیه (خداوند سبحان قدرت را داده و تمکن و حیاة را داده) سوال می کنیم، بین این قدرت و این حیاة و بین این تمکن و فعل، اختیاری هست یا نیست؟ اینجا یک حلقه ی مفقوده هست یا نیست؟ اگر نیست پس فاعل من نیستم، همانطور که قدرت را داده دست من را هم بلند می کند، پس یعنی چه فعل به من اسناد داده می شود؟ آقای صدر اگر شما اول در مسلک امامیه گفتید فعل، هم به فاعل نسبت داده می شود و هم به خداوند سبحان، شما خداوند سبحان را فاعل الفاعل دانستی یعنی این قدرت و اختیار و حیاة را او داده، این قدرت با این فعل، آیا اختیار این وسط، فاصله هست یا نیست؟ به میل خودش انجام می دهد یا نمی دهد؟ اگر به میل خودش انجام می دهد، فاعل قطعاً مختار است و اگر به میل خودش انجام نمی دهد، این مجبور است و بحث ندارد. این که بعضی تشبیه کرده اند مثل آتشی است که روشن می کنیم، آتش را ما روشن می کنیم ولی سوزاندن برای آتش است، اولاً این حرف درست است ولی در فاعل مختار با فاعل جبری فرق می کند. یعنی در انسان با غیر انسان فرق می کند، می شود گفت آب این دیوار را خیس کرده، ولیکن اگر بنده که نفس می کشم، سلولهای بدن من حرکت می کنند ولی نفس کشیدن، دست دیگری است می شود به من نسبت داده شود که من سلولها را حرکت می دهم؟ نه. یک وقت شما می خواهید صدق عرفی را در نظر بگیرید که بگویید چرا مفوضه گفته اند فعل به خداوند سبحان نسبت داده نمی شود؟ چون او کاره ای نیست. چرا جاباره گفته اند که فعل به انسان نسبت داده نمی شود؟ چون انسان کاره ای نیست. خوب طبق مسلک امامیه، این تفسیر اول که قدرت را خداوند

سبحان داده و این امکانات را خداوند داده، آیا چیزی در من هست که دست خداوند سبحان نیست یا از من چیزی دخالت ندارد؟ اگر دخالتی ندارد، پس فرقی با جبر چه شد؟ اگر آقای صدر دو مسلک اول را هضم می کرد، مسلک سوم این حرف را نمی زد چرا؟ چرا اشعری می گوید انسان فاعل نیست؟ چرا مفوضه می گوید خداوند سبحان فاعل نیست؟ چون اشعری می گوید انسان مثل زمینی است که نقشه رویش می کشند. زمین بگوید من نقشه کشیدم! مثل این می ماند که اره ای درست می کند و با اره می برید. مفوضه می گوید، خداوند سبحان اره ای درست کرده و اراده را هم فروخته و حالا غصه می خورد که همه کار را به انسان واگذار کرده. ید الله مغلوله همین است دیگر. امر بین الامرین می گوید قدرت را خداوند سبحان داده، این قدرت را که خداوند سبحان داده آیا تا به فعل من خارجا صادر می شود، چیزی در من دخالت دارد یا ندارد؟ اگر دخالت دارد که اختیار است و اگر دخالت ندارد که جبر است. لذا این مسئله یک جهت کلامی دارد و یک جهت فلسفی دارد، جهت کلامی مستغنی نیست را نفهمیدیم. لذا ایشان مطلب را دور کرده. آنی که ما می خواهیم این است که آیا این فعل در واقع به فاعل نسبت داده می شود؟ فاعل سهمی و دخالتی در این فعل دارد ولو دو درصد یا نه، فاعل سهمی ندارد.

سوال: این مثل این می ماند که کسی را می ترساند و او حرکتی بدون اختیار انجام می دهد.

جواب: توجه شود که عمد و اختیار با هم فرق می کند. فعل عمدی یعنی فعل عن توجه. فعل اختیاری یعنی این که تمکن از ترکش داشته باشد. لذا گفته اند اگر شخصی، فردی را که خواب است هل دهد و او بر روی شخصی دیگر بیافتد و باعث مرگش شود، قاتل آنی است که هل داده. هیچ آدم بی سوادی گفته که آنی که خوابیده فاعل و قاتل است ولو خطا.